

گفت‌وگوی «جوان» با جواد رستم‌زاده، نویسنده و مستندنگار ورزشی

«دیاسپورا» روایت عشق به وطن در زمین بازی است

کتاب «دیاسپورا» به زندگی ۸ بازیکن تیم ملی می‌پردازد که از خانواده‌های ایرانی مهاجر برخاسته‌اند

■ حسن فرامرزی

جواد رستم‌زاده، مستندنگار ورزشی، مؤلف کتاب‌های متعددی است که یک سرِ آن به فوتبال و دنیای پرباهوی مستطیل سبز برمی‌گردد و سرِ دیگر آن به آدم‌هایی که به عنوان بازیکن‌ها، مربی‌ها و هواداران در این هیاهو سهیم هستند. از کتاب «رازهای دویلین» تا «تو خداداد عزیز هستی» و اخیراً «دیاسپورا» و چه‌هایی بر جسته می‌شود که کمتر در روزمرگی به آن پرداخته می‌شود. گفت‌وگوی ما با این نویسنده به مناسبت رونمایی از آخرین اثر او «دیاسپورا» در نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران است.

■ ■ ■

از عنوان کتاب «دیاسپورا» شروع کنیم. این کلمه از کجا می‌آید؟

پیش از آنکه ما از واژه دیاسپورا در این‌ کار تحقیق و پژوهش مستندنگاری ورزشی استفاده کنیم به کلمه دور که رسیده بودیم، یعنی بازیکنانی که غالباً از سوی عامه مردم به عنوان دورِ گه یاد می‌شوند، مثل فریدون زندی، اشکان دژاگه، رضا قوچان‌نژاد یا سامان قدوس، اما در واقع وقتی جلورفتیم، دیدیم این بازیکنان عموماً دور که نیستند، اینکه همه بازیکنان پدر ایرانی و مادر خارجی داشته باشند، این طور نبود. فقط فریدون زندی یا دانیال داوری این طور بودند اما پدر و مادر اشکان دژاگه هر دو ایرانی هستند یا رضا قوچان‌نژاد در ایران به دنیا آمده و بعدها مهاجرت کرده است. بعد از تحقیق و بررسی‌های زیاد به کلمه دیاسپورا رسیدیم؛ مهاجرانی که به‌رغم زندگی در کشورهای دیگر به سرزمین پدری یا مادری‌شان تعلق دارند و ریشه‌های اجدادی‌شان برای‌شان مهم است. در واقع دیاسپورا به مهاجرانی گفته می‌شود که در سرزمین‌های دیگر زندگی می‌کنند اما همچنان تعلق خاطر به سرزمین پدری یا مادری دارند و اگر اتفاقی بیفتد، مثلاً در همین زمینه ورزشی حاضرند برگردند و برای پرچم سرزمین خود بجنگند.

دیاسپورا واژه لاتین است؟

بله و بیشتر در فرهنگ سیاسی استفاده می‌شود اما ما در حوزه ورزش از آن استفاده کرده‌یم. چون همچنان که اشاره کردم تعداد زیادی از بازیکنانی که برگشتند برای تیم ملی بازی کردند، در حقیقت دورِ گه نبودند. پدر و مادر و خود و رضا قوچان‌نژاد هر سه در مشهد به دنیا آمده‌اند یا پدر و مادر اشکان دژاگه، البته بعضی از این بازیکنان را می‌شود دورِ گه خطاب کرد، مثل فریدون زندی، دانیال داوری یا سامان قدوس اما چون می‌خواستیم چتر واژگانی داشته باشیم که مجموعه‌ای از بازیکن‌هایی را دربر بگیرد که به کشور برمی‌گردند و برای کشور می‌جنگند، حس کردم دیاسپورا کلمه مناسب‌تری است. در زیر عنوان دیاسپورا هم نوشتیم: آوازهای سرزمین پدری در جام‌های جهانی.

جذابت این سوژه برای شما در چه بود؟ وقتی محقق سوژه‌ای را دنبال می‌کند، بین سوژه و او، کشش و علفقای درمی‌گیرد. می‌خواهم ببینم در پس زمینه‌های ذهن شما چه می‌گذشت که به این سوژه پرداخته‌اید؟

من به شخصه خیلی علاقه شدید به ایران دارم و کشورم را جزئی از بدن و قلب خودم می‌دانم و همیشه ایران و ایرانی بودن برام خیلی اهمیت داشته است...حالا با این نگاه بچه‌هایی را در نظر بگیرد که خیارِ داد برخی از آنها امکانات، آسایش و رفاه رشد می‌کنند و حتی امکان حضور در تیم‌های ملی آن کشورها برای‌شان فراهم است. مثلاً رفته‌اند در دهه‌های پایین تیم ملی آلمان بازی کرده‌اند. مثل من. زنم در یک مقطعی فریدون زندی به تیم ملی آلمان و سامان قدوس به تیم ملی سوئد دعوت می‌شوند اما سر بزم نگاه بزرگ زندگی‌شان تصمیم می‌گیرند که برگردند بیایند برای ایران و پرچم سه رنگ ما بجنگند. این اتفاق برای من خیلی ارزشمند است. چطور انسانی که در یک فرهنگ، کشور، امکانات و مناسبات دیگر بزرگ شده است و امکان حضور در تیم ملی آن کشور را دارد، ترجیح می‌دهد برگردد برای سرزمین مادری و پدری خود بازی کند. برای من آنچه اهمیت داشت عشق به وطن و ایران بود، در حالی که آن بازیکن می‌دانست اگر صبر کند شاید در قالب تیم ملی آلمان در جام جهانی حضور پرفرورتری داشته باشد، بااین همه او ترجیح می‌دهد پیراهن تیم ملی ایران را به تن کند.

البته شاید این تحلیل هم قابل دفاع باشد که خیلی از این بازیکنان از این فرصت که ایران می‌خواهد در جام جهانی بازی کند به عنوان فرصتی برای دیده‌شدن استفاده می‌کنند.

بله، این هم می‌تواند درست باشد و می‌توانیم بگوییم که این ارتباط دوطرفه است و در عین حال که این بازیکن‌ها واقعاً از این فرصت استفاده کرده‌اند، استفاده از این فرصت نافی عشق و علاقه آنها به ایران نیست، بنابراین بله آنها هم از این فرصت که ایران در اختیارشان قرار داده استفاده کرده‌اند و این طور نیست که منتهی بر سر ایران داشته باشند، اما در عین حال انتخاب وطن به عنوان جایی که بایاند برای آن پرچم بجنگند، خیلی اهمیت دارد.

در دیاسپورا به چند بازیکن پرداخته شده است؟

ماز فریدون زندی شروع کردیم و می‌شود گفت بر اساس تعداد بازی‌ای که بازیکن‌ها برای تیم ملی انجام دادند به هشت بازیکن به عنوان ستاره‌های تیم ملی پرداختیم از جمله فریدون زندی، اشکان دژاگه، رضا قوچان‌نژاد، دانیال داوری، سامان قدوس، دانیال بیت‌عاشور و برخی

دیگر مثل امید و امیر نظری که دعوت به تیم ملی شدند اما شانس بازی در تیم ملی را نداشتند.

وقتی شما به هر بازیکن می‌پردازید، این پرداخت شما به بازیکن‌ها مشتمل بر چه نکاتی است.

ما در فصل از کتاب که به هر بازیکن اختصاص دارد در واقع شاهد یک بیوگرافی بر اساس مصاحبه‌هایی هستیم که با خود این بازیکن‌ها انجام شده یا مصاحبه‌هایی که در فضای مجازی انجام داده‌اند یا در مطبوعات و رسانه‌ها. آنچه می‌توانم بگویم این است که ما از درچه بیوگرافی‌نویسی وارد ذهنیات این بازیکن‌ها شدیم، حتی چند بازیکن را از خیلی قبل‌تر شروع کردیم از زندگی پدر و مادرهای‌شان در ایران.

این کار چطور انجام شد؟

با توجه به اطلاعات و ارتباطی که داشتیم، توانستیم ریشه‌های فرهنگی و اجتماعی زندگی این افراد را در ایران کندوکاو کنیم که مثلاً پدر و مادرهای‌شان چه ریشه‌های قومی و قبیله‌ای در ایران داشتند و چطور شد به خارج از کشور مهاجرت کردند یا در خارج زندگی‌شان چطور گذشته است. تحقیقات به ما نشان داد برخی از آنها ارتباط‌شان با ایران قطع شده است، در حالی که برخی از آنها ارتباط داشتند. مثلاً ما در مورد رضا قوچان‌نژاد به محله‌ای رفتیم که او در آنجا متولد شده، آنجا با همسایه‌ها و با عموهایش مفصل صحبت کردیم.

یعنی کتاب منتهی بر تحقیقات میدانی هم بوده؟

بله، از کسانی که قابل دسترسی بودند، تحقیقات حضوری انجام شد، مثلاً در مورد اشکان دژاگه که در تهران به دنیا آمده بود، همین کار را کردیم. در کل سعی ما این بوده که به عمق ذهنیات و فرهنگی که این بازیکن‌ها از آنجا رشد کردند، نفوذ کنیم و در ادامه به دلایل مهاجرت‌شان بپردازیم و جایی که زندگی می‌کنند و محله‌هایی که زندگی می‌کردند.

خب خیلی جذاب است که بدانیم دلایل مهاجرت این بازیکن‌ها یا اینطور بگوییم مهاجرت خانواده‌های‌شان چه بوده است؟

مثال می‌زنم، پدر فریدون زندی برای ادامه تحصیل از ایران مهاجرت می‌کند. تعدادی از خانواده‌ها به خاطر این مهاجرت می‌کنند. یک تعدادی پدران‌شان در خارج ادواج می‌کنند و در واقع به خاطر اینکه مادر خارجی است، ترجیح می‌دهند در آن کشور بمانند.

خیلی جالب است بدانید تمام کسانی که برگشته‌اند و برای ایران بازی کرده‌اند، هیچ کدام مهاجرت سیاسی

ندارند، وقتی مسا می‌ایم زندگی این افراد و پدر و مادرهای‌شان را مرور می‌کنیم، دست‌کم در این هشت بازیکنی که در این کتاب برگسته شده‌اند، هیچ کدام‌شان دلایل سیاسی و حکومتی برای مهاجرت ندارند یا برای ادامه تحصیل بوده یا برای جنگ بوده، مثل آدم‌هایی که در جنوب زندگی می‌کردند و به خاطر جنگ مجبور شده‌اند مهاجرت کنند اما مخالفان سیاسی نبوده‌اند، یک تعدادی هم به خاطر مسائل اقتصادی بوده است، پدر رفته به یک کشور خارجی و مهاجرت کرده است به این نیت که کار کند و به خانواده‌اش پول برگرداند و در ادامه خانواده آنجا ماندگار شده است. در واقع خیلی برای من جالب بود، در تمام کسانی که برگشته‌اند، اشتیاق بازی کرده‌اند و لباس تیم ملی را پوشیده‌اند، اشتیاق خانواده‌های برای این کار حرف اول را می‌زده است، یعنی پدر و مادر عاشق این بوده‌اند که پسرشان روزی برای تیم ملی ایران بازی کند، حتی خیلی از این پدر و مادرها دست این بازیکن‌ها را می‌گرفتند و به ورزشگاه‌های آن کشورها می‌بردند که بازی تیم ملی را – مثلاً در ۲۰۰۶ آلمان – ببینند یا زمانی که تیم ملی فوتبال ایران در سال ۱۹۹۸ صعود می‌کند، خیلی از این افراد هماهنگ با شادی‌هایی که در ایران به صورت خیابانی برگزار می‌شود، در کشورهایی که حضور دارند در این جشن سهیم می‌شوند. می‌خواهم بگویم خیلی از این خانواده‌ها بچه‌های‌شان را در تمام این سال‌ها با فرهنگ ایرانی و عشق به وطن آشنا نگه داشته‌اند.

شما با بازیکنان تماس گرفتید؟

بله، من با رضا قوچان‌نژاد و عموی‌شان جبار قوچان‌نژاد که از والیبالیست‌های بنام کشور هستند، تماس گرفتم، با اشکان دژاگه وقتی در ایران بود، گپی زدیم و مصاحبه‌های‌شان را البته از جاهای مختلف به صورت مستند جمع‌آوری کردیم. نکته بسیار مهمی که در این کتاب وجود دارد این است که ما سراغ کارلوس کی‌روش رفتیم و کی‌روش برای این کتاب مقدمه نوشت یا ازین قاسمی که به عنوان مترجم کارلوس کی‌روش و بازیکن‌ها در ۱۰ سال گذشته با گوشت و پوست با فضای تیم ملی در ارتباط بوده برای ما یادداشت نوشتند یا آقای برانکو و چلنجر کمک‌های شایانی کردند. اینکه چطور می‌شود برانکو برای اولین بار فریدون زندی را به تیم ملی دعوت می‌کند، در این باره با آقای برانکو هم گپ زدیم که دلیل دعوت چه بود.

همین را می‌خواستیم بر سر، استفاده از ظرفیت دور گه‌ها با بازیکنانی که پدر

و مادر‌شان در خارج از کشور بودند از چه زمانی در ایران شروع می‌شود؟ یعنی از زمان برانکو؟

بله از زمان برانکو، البته قبل از انقلاب هم نمونه‌هایی داشتیم که چهره‌های نام‌آشنایی هم نبودند، می‌آیند و در تیم ملی هم بازی نمی‌کنند.

یعنی به تیم ملی دعوت می‌شوند اما بازی نمی‌کنند.

بله اما بعد از انقلاب اولین مربی‌ای که بازیکن دیاسپورا یا دورِ گه را به تیم ملی دعوت می‌کند آقای برانکو ایوانکوویچ است که آقای فریدون زندی را دعوت می‌کند.

این تعامل چطور شکل می‌گیرد؟ آیا واسطه‌هایی این کار را انجام می‌دهند یا سرمربی تیم ملی تحقیق می‌کند و به این نتیجه می‌رسد که فلان بازیکن را به تیم ملی دعوت کند؟

گسترش شبیه‌کهای مجازی، اینترنت و ارتباطاتی که بعد از توسعه فناوری‌ها ایجاد می‌شود، همزمان می‌شود با ظهور یکسری بازیکنان و مطرح‌شدن مربی‌هایی که خارج از ایران در لیگ‌ها و جاهای مختلف داشتند کار می‌کردند و بعد با فدراسیون فوتبال لینک می‌شوند، مثل آقای ابراهیم طالبی یا جلال طالبسی که خارج از ایران مربیگری می‌کردند. خب این افراد که خارج از ایران کار می‌کنند، چشم‌شان می‌افتد به بازیکن‌های دورِ گه، بازیکن‌های ایرانی که در لیگ‌های مختلف بازی می‌کنند. خب زمانی که فریدون زندی از سوی برانکو به تیم ملی دعوت می‌شود، در بالاترین سطح بوندس لیگا بازی می‌کنند. او همان زمان برای کایزرسلاترنی بازی می‌کند که در کورس قهرمانی بوندس لیگاست طبیعی است آدم‌هایی که در آنجا هستند حضور این بازیکن را در آن سطح می‌بینند. از طرفی توسعه شبکه اینترنت هم به این اتفاقات و تعاملات کمک می‌کند، بنابراین سرمربی تیم ملی متوجه می‌شود که مابازیکن ایرانی اصلی داریم که در بوندس لیگا می‌درخشند و به تیم ملی پایه آلمان هم دعوت شده است، بعد همزمان قوانین فیفا هم تغییر می‌کند. این قوانین اجازه می‌دهد بازیکن‌هایی که پدر یا مادرشان متعلق به کشور دیگری است – البته این پدیده در همه جای دنیا روی می‌دهد – تا این بازیکن بتوانند برای کشور پدری یا مادری خود بازی کنند، گمالتیکه خود آلمان‌ها از این قانون استفاده می‌کنند، برادران بواتنگ غنایی‌الاصل هستند. یک برادر برای تیم ملی آلمان بازی می‌کند، یک برادر برای غنا. می‌خواهم بگویم یک سلسله عوامل باعث می‌شود این بازیکن‌ها برای

تیم ملی ما بازی کنند. آن زمان برانکو متوجه می‌شود که قانون فیفا اجازه می‌دهد بازیکنی که دور گه است بتواند با اثبات ایرانی‌بودن پدر یا خارجی بودن مادرش برای یکی از این دو کشور بازی کند. قانون فیفا می‌گوید حتی اگر برای تیم ملی پایه کشور مبدأ هم بازی کرده باشد، می‌تواند برگردد و برای کشور پدری یا مادری خود بازی کند. فریدون زندی در چنین اتمسفری برای تیم ملی بازی می‌کند.

علاوه بر تأثیر فنی حضور این بازیکن‌ها در تیم ملی که قاعدتاً جای بحث دارد آن انرژی اجتماعی که این‌ کار دارد تولید می‌کند، به نظرم جالب توجه است. خودم را در چنین موقعیتی قرار می‌دهم. به عنوان یک مخاطب ایرانی می‌شنوید بازیکنی که در آلمان بزرگ شده، کسی که سال‌ها از ایران دور بوده وارد تیم ملی ایران شده و به این تیم پیوسته است، با وجود آنکه می‌توانست برای تیم ملی آن کشور خارجی بازی کند، این یارگیری و جذب سرمایه و استعداد بسیار دلگرم‌کننده است و حس خوشایندی به آدم می‌دهد.

اتفاقاً زمانی که این بازیکن‌ها برای اولین بار به اردوی تیم ملی وارد می‌شوند ما شاهد غلیان آن انرژی در اتمسفر تیم ملی هستیم. نگاه بازیکن‌ها به آنها و شور و هیجانی که دارند بسیار قابل توجه است. کارلوس کی‌روش در همان مقدمه به این داستان اشاره می‌کند که تیم ملی ایران متعلق به تمام ایرانی‌هایی است که در سراسر دنیا پخش شده‌اند، چون آنها پرچم سه رنگی در قلب‌شان حک شده که متعلق به ایران است، پس ما باید این فرصت را در اختیار آنها و فرزندان‌شان قرار دهیم که بیایند زیر پرچم کشور ایران بازی کنند. حضور آنها باعث می‌شود علاقه‌مندان خارج از ایران نیز علاقه و شور ووجانیه نسبت به تیم ملی کشورشان در وجودشان پدیدار شود. در واقع کارلوس کی‌روش می‌گوید، من علاوه بر آنکه می‌خواستم نگاه‌های جهانی را نسبت به تیم ملی ایران تغییر دهم با حضور بازیکن‌های دورِ گه مطرح می‌خواستم دوباره شعله آن شور، تمعب و اشتیاقی که ایرانی‌های خارج از کشور نسبت به کشور خودشان داشتند، بیدار شود و آنها را به کشورشان متعصب کنم تا در استادیوم‌هایی که ما در خارج از کشور حضور پیدا می‌کنیم، ایرانی‌هایی که بغض نسبت به ایران نگه‌ها دورتری داشتند، خودشان را نزدیک به تیم ملی بدانند و در نظر بگیرند که این فرصت برای بچه‌های آنها هم وجود دارد و روزی مهیا خواهد شد که بیایند و برای ایران عزیز بجنگند.

نگاه من به این داستان از این زاویه است که چطور می‌شود بیرون از مستطیل سبز از ظرفیت‌های نخبگی، از استعداد‌های اقتصادی و فرهنگی‌مان که قابل توجه هستند استفاده کنیم. به ایرانی‌های ایرانی‌های خارج از کشور فوق‌العاده است. اگر بتوانیم این سرمایه‌ها را در عرصه‌های اقتصادی جذب کنیم – مثلاً کارآفرین‌های مطرح ایرانی که توانسته‌اند در کشورهای خارجی بدرخشند – معر که خواهد بود. احتمالاً ما الگوهای مشابهی در این باره داریم. می‌خواهم بگویم چطور می‌شود که ما از ظرفیت نخبگی خود در فوتبال می‌توانیم استفاده کنیم اما از ظرفیت‌های دیگر نه. پرسش این است: این الگوها چیست و شما در کتاب خود به چه رسیدید؟

من در مستندنگاری مربوط به فوتبال که انجام دادم، اتفاقاً به این نکته‌ای که شما گفتید خیلی فکر کردم و در بخش‌هایی از کتاب هم به این موضوع اشاره کردم که مثلاً ما می‌توانیم در عرصه سیاست، هنر، علم و اقتصاد از فرصت‌های خارج از کشور که ایرانی‌ها برای ما ایجاد می‌کنند استفاده کنیم، به شرط اینکه بشوند برای لازم را در ایران فراهم کنیم و مدیرانی داشته باشیم که علاقه‌مند باشند از این فرصت‌ها استفاده کنند و ایرانی‌های خارج از کشور را تهدید ندانند. مثال می‌زنم، چه زمانی بازیکن‌ها رغبت کردند و علاقه‌مند شدند برای تیم ملی ما بازی کنند. زمانی که تیم ملی ما رفت جام جهانی، رفت در جام ملت‌ها در خشید، یعنی بستری مهیا شد برای کسانی که بیایند برای تیم ملی بازی کنند. چرا؟ چون سرمربی‌های خارجی خوب تیم ملی ما درهای تیم ملی را به روی استعداد‌های توانمند باز کردند. ما اگر در عرصه علم و فناوری هم، بسترهای لازم را در ایران فراهم کنیم و مدیران مسان به استعداد‌های ناب این حوزه روی خوش نشان دهند و از آنها به عنوان فرصت استفاده کنند، خیلی‌های‌شان مثل بازیکن‌های فوتبال که می‌توانستند برای تیم ملی آلمان بازی کنند، برای تیم ملی سوئد بازی کنند و به نیمه‌نهایی جام جهانی بروند، ایران را انتخاب کردند، به خاطر بدعت و وطن و پرچم سه رنگ ما برمی‌گردند و برای ایران عزیز ما تلاش می‌کنند. دقت کنیم که ما آنجا یک بستر خوب مثل جام جهانی داریم، سرمربی‌هایی آوردیم که این بازیکن‌ها را فرصت می‌دانستند و از حضور این بازیکن‌ها در تیم ملی نمی‌ترسیدند. ما این اتفاق را در بستر علم و فناوری، هنر و صنعت هم می‌توانیم رقم بزنیم، اگر ما مدیرانی داشته باشیم که بتوانند این بستر را در بالاترین سطح ممکن برای حضور بازیکن‌ها و بازیگرهای اقتصادی و علم و فناوری فراهم کنند، این اتفاق رقم خواهد خورد. واقعاً چه کسی بدش می‌آید که برای وطن خود بجنگد و استعداد‌های خود را برای وطن خود شکوفا کند.



۶۶

من به شخصه علاقه‌ای شدید به ایران دارم و کشورم را جزئی از بدن و قلب خودم می‌دانم و همیشه ایران و ایرانی‌بودن برایم خیلی اهمیت داشته است...حالا با این نگاه بچه‌هایی را در نظر بگیرد که خارج از ایران با آن امکانات، آسایش و رفاه رشد می‌کنند و حتی امکان حضور در تیم‌های ملی آن کشورها برای‌شان فراهم است

۶۶

ما در هر فصل از کتاب که به هر بازیکن اختصاص دارد در واقع شاهد یک بیوگرافی بر اساس مصاحبه‌هایی هستیم که با خود این بازیکن‌ها انجام شده یا مصاحبه‌هایی که در فضای مجازی انجام داده‌اند یا در مطبوعات و رسانه‌ها. آنچه می‌توانم بگویم این است که ما از درچه بیوگرافی‌نویسی وارد ذهنیات این بازیکن‌ها شدیم، حتی چند بازیکن را از خیلی قبل‌تر شروع کردیم